

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در باب اخذ اجرت بر واجبات بود.

عرض کردیم از رساله ای که مرحوم محقق اصفهانی نوشتند، می خوانیم. و ایشان بحث اولشان را منافات و جوب با اخذ اجرت که اصلا

آیا وجوب به عنوان یک امر قانونی دارای ماهیت اعتباری معین، منافی با اخذ اجرت است یا نه؟

ما بناسد بعد از فکر زیاد گفتیم جواب های ایشان را بخوانیم. بعد یک دسته بندی بکنیم که اشکالات کلا یکی دو تا است و آن اشکالات

را به آن صورت جواب بدهیم. یکی یکی طول می کشد خیلی، حالا سعی کنیم عبارت ایشان را به یک جایی برسانیم.

ایشان بعد از اینکه هفت تا وجه ذکر فرمودند که دیروز الحمد لله همه را خواندیم.

اما الاول فان عنوان المالیه ینتزع عن جملة من الاعیان و المنافع، آن بحث که انشاء الله باید جداگانه بحث بکنیم. اصولا آیا عمل مال

هست یا نه؟ عمل، عمل انسان. مثلا این که واجب است برایش نماز بخواند یا واجب است برایش تجهیز بکند، این تجهیز میت این مالیت

دارد یا نه؟ ایشان می گوید بله عنوان مالیت ینتزع عن جملة من الاعیان، مثل همین کتاب و اینها، و المنافع، مثل منافع خانه، مثلاً. اما در

باب انتفاع نه.

ما عرض کردیم سه چیز داریم: نقل عین داریم، نقل منفعت داریم، نقل انتفاع.

نقل عین را اصطلاحا بیع می گویند. نقل منفعت را اصطلاحا اجاره می گویند. و نقل انتفاع را اصطلاحا عاریه می گویند یا عاریه. و

مراد از منفعت آثاری است که بر شیء بار می شود. یک چیزهایی که از شیء هست مثل اینکه انسان در خانه سکنی پیدا می کند. این آثار

منفعت بدون اسناد به فاعل است خودخانه. اما اگر همین آثار استنادا الی الفاعل نگاه بکنیم انتفاع است، چون انسان هم حق دارد استفاده

بکند. آن وقت این حق انتفاع قابل انتقال است. مثل خواندیم دیگر منافع قابل انتقال است، عین قابل انتقال است، حق انتفاع هم قابل

انتقال است. این که من انتفاع ببرم. منفعت را نمی دهم، منفعت مال خودم است، عین مال خودم است، من حق دارم استفاده بکنم، این

حق را به کس دیگری می دهم که اسمش عاریه است. من کتاب را می خوانم، بررسی می کنم، مراجعه می کنم، در خانه می گذارم، این حق

خودم را که انتفاع می کنم می دهم به ایشان، ایشان هم می توانند انجام بدهد. مثل مثلاً می رود سفر می گوید آقا تو خانه من باش شما یک دو ماهی تا من بروم سفر و برگردم. این عاریه کارش همین است. در کار عاریه انتقال انتفاع است.

س: منفعت با این چه تفاوتی دارد؟

و لذا اگر کسی آمد مثلاً غصب کرد، آن غاصب برای این شخص مستعیر ضامن نیست. مثلاً رفت سفر گفت آقا این خانه من دو ماه دست شما باشد، خواستید بنشینید بلند شوید، یک ماهش یک نفر آمد و غصب کرد، خب باید پول یک ماه منافع خانه، سکنای خانه، مثلاً اجاره این خانه ماهی پانصد هزار تومان، یک میلیون تومان، اما این پول را به چه کسی می دهند؟ به این کسی که در خانه نشسته یک ماه، یا به صاحبخانه می دهند؟ خب به صاحبخانه می دهند، چون او کاری نکرده، نه عین خانه را منتقل کرد نه منفعت خانه را. اما انتفاع، حق استفاده را منتقل کرد.

اما اگر خانه را دو ماه اجاره داد به کسی، یک غاصبی آمد یک ماهش را غصب کرد. غاصب باید پول را بدهد، به چه کسی بدهد؟ به مستأجر می دهد نه به مالک اصلی. روشن شد فرق بین انتفاع و منفعت؟ در جایی که انتقال منفعت باشد، همان شخصی که منفعت در اختیارش است او مالک منفعت است. لذا اگر غاصبی هم غصب کرد، به او داده می شود.

س: آن وقت او هم می تواند منفعت را به غیر هم انتقال بدهد؟

ج: بله، اگر طبق قرارداد اجاره باشد.

پس بنابراین اگر آن آمد کسی خانه را دو ماه اجاره کرد، کسی از او غصب کرد، یک ماهش را غصب کرد، خب این ضامن هست، پول را می دهد به این مستأجر، به کسی که اینجا را اجاره کرده، به موجر نمی دهد، پول را به مستأجر می دهد.

س: می شود گفت اجاره به ملک عاریه حق است؟

ج: طبعاً این را هم می شود گفت.

حالا این را هم می شود گفت. این راهی هم که ما گفتیم.

چیزی که شیء فی نفسه دارد اسمش منفعت است. اگر به لحاظ سلطه مالک نگاه کنیم انتفاع است. من این سلطه هم دارم غیر از اینکه مالک این خانه هستم، غیر از این که منافع خانه هم ملک من است، سلطه هم دارم، انتفاع می کنم. گاهی اوقات من فقط همین سلطه را به

دیگری می دهم، همین حق انتفاع، اما منافع مال خودم است، عین خانه هم مال خودم است. اما چطور حق انتفاع دارم می توانم در خانه زندگی کنم. این حق انتفاع را به کس دیگری واگذار می کنم. می گویم آقا این دو ماه خانه در اختیار شما می خواهی در آن زندگی کنی، زندگی کن. اینجا در حقیقت آن حق انتفاع را من واگذار کردم.

پس بنابراین ایشان می فرمایند که اعیان که روشن شد، منافع اینها مال هستند. آیا انتفاع هم مال است؟ نه انتفاع مال نیست. لذا اگر کسی غصب کرد ضامن نیست. می گوید آقا من حق داشتم دو ماه دست من بود، رفته بود سفر، می گویند شما مالک نبودی حق داشتی استفاده کنی. چیزی به ازای این حق داده نمی شود. آن آقا آمده منافع خانه را ضامن شده، یا آمده اصلاً خانه را غصب کرده، کلاً غصب کرده، چیزی که قابل غصب باشد، مثلاً سیب بوده، میوه بوده، غصب کرده و خورده رفته پی کارش، آنجا آن شخص باید پول عین خانه را بدهد، یعنی پول عین آن میوه ها را بدهد. یعنی به عبارة اخرى ضامن خود عین است.

جملة من الاعيان و المنافع، کلام در کجاست؟ عمل حر. عمل من. این هم مال است یا نه؟

من می توانم نویسندگی کنم، این قدرت بر نویسندگی مال است؟ یا مال نیست؟ حالا گفته شده مال را مال می گویند لان الناس یمیلون الیه، لغير الناس، گفته شده مال ما ینذل بازائه المال، عرض کردم فعلاً من به مقدار شرح عبارت می خوانم، توضیحش بعد.

باعتبار میل النوع و رغبتهم فیها لمكان قابليتها للانتفاع بها؛ انتفاع دقیقاً در اینجا به اصطلاح درست نیست، یعنی وجود منفعت است. فعمل الحر كعمل العبد فی ذاته مال، ایشان می خواهد بگوید ما قبول داریم که عمل عبد مال است، حر هم مال است، عمل حر، من قدرت نویسندگی دارم، خب این بحث خودش هست که آیا اعمال مال هستند یا نیستند؟ ایشان می گوید مال است. بله، و ان افترقا بكون منافع العبد، مثلاً عبدی است که بنایی خوب بلد است، روزی مثلاً هفتاد هزار تومان، این ملک مولی است. مملوكة لمالکة بالتبع دون عمل الحر، فانه ليس مملوكا لصاحبه، عمل حر مملوک نیست، و قیامه به، قیام العرض بموضوعه، این قبیل اینکه دیوار سفید است، لا قیام الملك بمالکة، سیطره من بر عمل خودم از جهات ملک و سیره و قدرت و سلطنت است. نه اینکه این عمل مال باشد.

و لذا اگر شخصی مثلاً جوان است نمی تواند کار کند، لکن کار نیست، بگوئیم این آقا مستغنی است یعنی احتیاج ندارد، این فقیر نیست مؤونه دارد، احتیاج ندارد، قدرت دارد، قدرت بدنی دارد، خب این خلاف مطلب است.

این خلاف مطلب به خلاف نتیجه مرحوم حاج شیخ است. بعد عرض می کنم.

فانه ليس مملوكا لصاحبه، ايشان مال می داند مملوک نمی داند. و قیامه به، قیام العرض بموضوعه، مثل اینکه دیوار سفید است، لا قیام الملك بمالک، و لا يتوقف صحة اجارة نفسه لعمله على مالکيته للعمل، شما اگر میگویید پس این را چه جوری تصویر می کنید اگر ایشان ملک نیست، چطور تصویر می کنید می تواند خودش را اجاره بدهد؟ باید مالک باشد.

و لا يتوقف صحة اجارة نفسه لعمله على مالکيته للعمل، چون لازم نیست انسان چیزی را که می خواهد بدهد، منتقل کند، حتماً باید مثلاً در اختیارش باشد، ملکش باشد. کما فی تمليک الکلی فی بیع الکلی، انشاء الله چون در مکاسب محرمه و مکاسب بیع شنیده باشید، بعد هم باذن الله تعالی اگر اینجا رسیدیم در همین مناسبت صحبت می شود.

ما سه نحوه بیع داریم: بیع شخصی داریم می گوید این کتاب را فروختم. بیع کلی داریم، می گوید یک من گندم فروختم معین نکرده، این بیع کلی. و بیع کلی فی المعین هم داریم. می گوید یک من گندم از این گونی فروختم، گونی پنجاه کیلویی است، یک من سه کیلو از این. ایشان می گوید در بیع کلی شما مالک کلی هستید، شما که مالک کلی نیستید، لکن سلطنت دارید، فانه لمكان السلطنة على نفسه کما له تمليک فانه، که شبیه آن است، کما له، این کمی بد چاپ شده کماله خوانده نشود، کما له تمليک کلی الحنطة بالتعهد له فی ذمه کذلک له تمليک عمله للغير باجارة نفسه؛ با اینکه کلی چیزی نیست، که ملک انسان بشود، اما قدرت دارد، اینجا هم قدرت دارد، عمل هم از این قبیل است.

و کما لا یکشف تمليک کلی الحنطة عن مالکيته البایع، آیا ایشان مالک کلی بوده؟ نه، کذلک تمليک عمله لا یکشف عن ملکه للعمل، که ایشان مالک باشد. فليس له فی المقامين، در حقیقت حکم عمل، حکم کلی است، بیع کلی است. بیع کلی را چه جور تصویر می کنیم، این را انشاء الله تعالی بعد باید توضیح بدهیم. از اینجا الان دیگر بخواهیم یکی یکی بگوییم طول می کشد. ما احتمال می دهیم بیع یعنی تمليک عمل که مثلاً خودش می آید می گوید من روزی این قدر می گیریم کار می کنم، تمليک عمل یک چیزی شبیه اباحات است، مباحات است، حیازت مباحات است، نه بیع کلی. بعد عرض می کنم انشاء الله

کذلک له تمليک عمله للغير باجارة نفسه و کما لا یکشف تمليک لحنطة عن مالکية البایع، این کاشف نیست که بایع مالک کلی است. کذلک تمليک عمله لا یکشف عن ملکه للعمل، این معنایش این نیست که ایشان مالک عمل است. اما این قدرت و سلطنت را دارد.

فليس له فی المقامين الا ملک التصرف، در حقیقت این ملکیت تصرف و قدرت او بر تصرف، و السلطنة على البيع و الاجاره، فان كان موهوم سلب المالية عن العمل، می گوید شما چرا می خواهید بگویید این عمل مال نیست. اگر سببش این باشد عدم صدق العنوان که مثلاً

صدق عنوان، عنوان مال، فقد اندفع بوجود المصحح له فی ذاته، فی ذاته که هست قابل هست، مشکل ندارد. و مثال خارجی اش هم همین بیع کلی.

و ان کان موهم له مساوقه للملكية فالمملكة والمالية، اگر ایشان خیال کردند که اگر گفتیم مال، ملک هم باشد، ایشان مرحوم آقای آشیخ محمد حسین این مطلبی است که این در مکاسب زیاد تکرار می شود که ملک غیر از مال است. البته ملک و مال گاهی با همدیگر صدق می کنند. مساوق فالمملكة و المالية متباینان، مالیت یک صفتی است در خود شیء، ملکیت رابطه ای است که شخص با مال پیدا می کند. اینها دو تا عنوان هستند، لکن بینشان دردو تا عنوان عموم و خصوص من وجه است. گاهی ممکن است هم ملک باشد هم مال باشد، مثل این کتاب بنده، به حسب ظاهر ملک بنده است. مال هم هست کتاب هم هست. گاهی ممکن است ملک باشد مال نباشد، مثل مثلاً من یک کیلو گندم که دارم ده تا حبه گندم بر می دارم، اینها ملک من هستند، شما هم نمی توانید در آن تصرف کنید، مال نیست ده تا حبه گندم را مال حساب نمی کنند، یک حبه گندم هم، پس ملکیت غیر از مالیت است. و گاهی ممکن است که مال حساب بشود و لکن ملک نباشد. مثل همین عمل حر به تعبیر ایشان. که این در نظر عرف مال است لکن ملک نیست. مالیت دارد اما ملکیت ندارد.

و ان کان عدم قابلية العمل للمالية لكونه معدوم، چون این اشکالش این است، ملک باید موجود باشد. من اگر بگویم مالک عمل هستم، خب این عمل از الان هست تا مغرب، هشت ساعت، من مالک عمل شیء معدوم که نمی شود، لکن، فحالها حال الملكية المتعلقة بالمنافع المقدره الوجود، این اشکال ندارد، لازم نیست، مثل اینکه انسان مثلاً می گوید من این درخت را اجاره می کنم این قدر، درخت گوجه، الان هم گوجه ندارد، اوایل فصل گوجه است، اوایل گل بندی است، گل بسته و معلوم است به مقدار زیادی گوجه دارد، خب این که اشکال ندارد، با اینکه الان موجود نیست مع ذلک می شود مالیتش را تصویر کرد.

ولا يختص المحذور بعمل الحر بل يجرى في عمل العبد بل في كلى المنافع؛ کلی منافع هم همین طور هستند. شما خانه را اجاره می کنید برای منافع یک سال. این تدریجی است، مقدر الوجود است. ممکن است خود خانه بعد از ده روز مثلاً زلزله خرابش بکند.

بل في كل المنافع بل في عين الكليه، مثل این که یک کیلو گندم را فروختم، المتعلق بها البيع فانها ايضا معدومة بحسب الخارج، مثالهایی که زدم، در خارج اینها نیستند اما مال هستند. در خارج منافع نیست، می گوید یک ساله، خب این الان در خارج نیست، تدریجاً آناً پیدا می شود. ما منافع یک ساله نداریم لکن مع ذلک درست است.

مع ان البیع تبدیل مال بمال، با اینکه باید در آن تبدیل مال به مال باشد، و در اینها فعلاً موجود نیست، مع ذلک درست است. فلا مناص لما ذکرنا، باید این حرف را بزنیم، عمل مال است، فلا مناص، من ان المالیه ینتزع عن الشیء فی حد ذاته، عمل حر را هم فی حد ذاته نگاه کنید، نه به وجود خارجی، در خارج هست یا نه، به حد ذاته مالیت دارد یا نه؟

غایة الامر ان تملیکه للغير یحتاج الی اعتبار نحو وجود له، البته این هست که این اگر مال باشد، بخواهد به عنوان به اصطلاح ملکیت حساب بشود به حیث یصح کونه ظرفاً لاعتبار الملك و تقدیر وجود المنفعة، و اینکه فرض بکند منفعت را که اخذ العین بذاتها فی الذمه، مثل اخذ عین، مصحح التملیکه لها اجارة و بیعاً، حالا عرض کردم من سابقاً هم، بعد هم انشاء الله دیگر جمعش می کنیم.

این مسئله دو جا مطرح شده در این کتاب مکاسب متعارف ما. یکی همین جا در اخذ اجرت بر واجبات که آیا عمل مال هست یا نیست؟ یکی این. یکی هم در اول کتاب بیع که الان ایشان اشاره فرمود. اگر آقایان مایل باشند همان اول کتاب بیع را نگاه کنید البیع فی الاصل مبادلة مال بمال، آنجا هم همین بحث را آوردند. آیا می شود عمل حر را مبادله به مال کرد و خرید و فروش عمل حر درست است؟ به عمل حر هم می شود بگوییم مبادله مال بمال هست یا نه؟ انشاء الله آنجا هم هست که می آید اینجا هم هست.

و اما مسئله دوم که مسئله حرمت مال مومن باشد.

مرحوم آقای اصفهانی مطلب لطیفی دارند که این بعضی از شبهات دیگر را هم حل می کند. حالا من هم اصلش را بخوانیم و هم فرعش را ما از خارج بگوییم.

حرمة مال المسلم لها حیثیتان، احدهما احترامه من حیث الاضافة الی المسلم باضافة الملكية او الحقیقه، یا ملک است یا حق است. انشاء الله چون عرض کردم فعلاً هدف ما خواندن است. ما این مسئله حق را در اینجا خواهی نخواهی یک اشاره خواهیم کرد. در باره حق مطالب فراوانی است. انشاء الله تعالی انشاء الله در خود همان بحث کتاب بیع آنجا راجع به حق، آنجا هم چون این بحث آمده که مبادلة مال حق ۱۹:۵۹ می گوید این حق را تو بگذر، این مال را به تو می دهم. آنجا هم این بحث است. مثلاً حق خیار را اسقاط کن این قدر به تو می دهم. در آن بحث حق هم این مطلب هست. انشاء الله اگر وقت بود متأسفانه مرحوم آقای سید محمد کاظم یزدی، در حاشیه ای که آنجا دارند، اینجا ندارند، در حاشیه ای که آنجا دارند خب به نظرم چهارده تا یا پانزده تا حق را تقسیم کرده، یا قابل انتقال هست یا قابل انتقال نیست، قابل انتقال مجانی است یا خیلی مفصل. نگاه کنید اگر از کتاب های دستگاہی کامپیوتر هست، به نظرم نوشته الخامس عشر، الرابع عشر، خب خیلی وقت پیش است، هفت هشت ده سال بیشتر است.

.....
علی ای حال، مرحوم آقای یزدی هم اقسام حقوق را به لحاظ انتقال و مقابله با مال یا مجانی بودن، متعرض شده است.

پس باضافة الملكية او الحقیقه، و انشاء الله عرض خواهیم کرد. حالا بعدش هم چون دیگر می گویم اینها را بنا گذاشتیم یک دفعه بگوییم. حق را مرحوم خود نائینی درجه ضعیفی از ملک می داند. و عرض کردیم مرحوم استاد فرق بین و ملک قائل نیستند. هر دو را از یک مقوله می داند. نوشتند آقایان دیگر هم فروعی نوشتند.

الان در دنیای غرب که من نگاه کردم در این کتاب سنهوری حق را عبارت ما جعل لصالح الشخص، تفسیر می کنند. سر این که اسقاط هم دارد برای همین است. در اصطلاح جدید در قوانین در قانون، حق ما جعل لصالح الشخص، این را اصطلاحاً حق می گویند. مثلاً شما جنسی خریدید اشتباه درآمد، حق خیار دارید، یعنی جعل لصالح حکم این مطلب که حق فسخ دارید، تملیک فسخ العقد، شما می توانید عقد را فسخ کنید. مثلاً حق مرور، حق ماره، حق اینکه جلوی خانه تان می توانید تابلو نصب کنید کسی اینجا ماشین پارک نکند. حق را اصطلاحاً می توانید هم بردارید، یک حق به شما داده می شود به خلاف و لذا حکم قابل برداشتن نیست. حق قابل برداشتن است به این نکته. پس این اصطلاح جدید این است. عرض کردم مرحوم نائینی حق را درجه ضعیفی از ملک می داند. تفاسیر دیگر هم شده، استاد هم اصرار دارند که فرقی نمی کند. من می خواستم آشنا بشویم، امروزه اصطلاح حق این است. ما جعل لصالح الشخص اسمش را حق می گذارند. و لذا هم قابل اسقاط است طبق طبیعت، چون جعل لصالحه

س: حق حیات

ج: حق حیات، آن حق تکوینی است.

ورعاية هذه الحیثیه تقتضی عدم مزاحمة المالك، پس یکی حیثیت اضافه به چی نوشته؟ مسلم، مسلم نه، مالک حالا، اضافه به مالک، یکی حق مال یک جهت دارد، فی سلطانه علی ماله و عدم التصرف فیه بدون اذنه و رضا، یک حیثیتش این است. و ثانیهما احترامه من حیث نفسه، من عرض کردم این کلمه حیث در لغت عربی اساساً اضافه به جمله شده است. بعدها که این فلسفه و منطق و این علوم آمد، خیلی ها به اضافه به مفرد شده است. الان هم خود آقایان ادبای عرب اختلاف دارند که اینجا را چه کار کنند؟ مثلاً من حیث نفسه، حیث در اینجا در حقیقت به معنای جهت است، من جهة نفسه، آیا اولاً حیث را مرفوع بخوانیم؟ مبنی بر ضم بخوانیم یا اصلاً حیث را حیث بخوانیم، حیث بخوانیم مثل اسم بدانیم. از حالت اسم که هست، از حالت مبنی خارج بشود معنایش عوض بشود. بعضی دیدم از این

آقایان متأخر زمان ما از عرب ها من حیث نفسه نوشتند، چاپ، یعنی اعراب گذاشتند. اصلاً نفسه را معرب کردند به رفع، ظاهراً فاعل گرفتند. من حیث نفسه معتبر، موجود، یک چیز این جور. مثل ظرف ۱۱: ۲۴ مثلاً.

من حیث ۱۳: ۲۴ من حیث نفسه یا ما هم نمی دانیم چه جور بخوانیم، و بما هو مال و عدم ذهابه هدرا و رعایه هذه الحیثیه تقتضی عدم المعامله مع مال المسلم معامله ما لا مالیه له كالخمر و الخنزیر و استیفائه مجاناً و باتلافه بلا تدارك له؛ حق یعنی آنی که مربوط به او می شود نمی تواند.

و من الواضح ان ايجاب العمل، پس هر مالی دو حیثیت دارد: یک حیثیت نفسه دارد و یک حیثیت اضافه بماله. این مطلب را که مرحوم آشیخ محمد حسین اینجا فرمودند ولو الان بحث در وجوب است، لکن یک شبهه دیگری هم هست آن را هم می خواهند حل بکنند. آن شبهه هم قوی است دیگر. چون جزو قواعد مسلم این است که اگر شارع یا مالک اجازه دادند، اجازه شرعی و اجازه مالکی مسقط ضمان است، اگر مالک اجازه داد، ضامن نیستیم دیگر، شارع هم اجازه داد ضامن نیستیم. مسأله. از آن طرف شخصی است در فشار قرار گرفته غذا ندارد به شدت گرسنه است و همسایه اش دارد، شارع می گوید اشکال ندارد برو غذای همسایه را بخور، اجازه هم نگیر، اجازه هم ندارد راضی هم نبود بخور، خیلی خب، پس این شارع اجازه داده، چون شارع اجازه داده پس باید بگوییم ضامن هم نیستیم. چون شارع اجازه داد که شما برو بخور.

من فکر می کنم که در کلمات بعضی از علمای سنی دیدم این را حالا الان دیگر چون تازه مراجعه نکردم، آنها می گویند ضامن نیست. سنی ها هم نه این سنی های درب و داغون، مثلاً همان ائمه خودشان ابو حنیفه شافعی، به نظرم شاید ابو حنیفه، گفته حالا که شارع اجازه داده دیگر ضامن نیست. آن که در ذهن من است، فقهای ما قائلند به ضمان. خب اینجا همان شبهه معروف یعنی چه جور حل بکنیم این شبهه را چه کار کنیم؟ از آن طرف شارع اجازه داده به خوردن، از آن طرف جایی که شارع اجازه بدهد مثل اینکه مالک اجازه بدهد، ضامن نیست. چطور می شود هم شارع اجازه داده باشد هم ضامن باشد؟ جمع بین این دوتا.

باید قائل بشویم که ضامن نیست، چون شارع اجازه داده است. این هم مسأله، بعضی از مسائل همین جور راه هم که می رویم یا توی رختخواب هم می خواهیم بخوابیم فکر می کنیم. این نکته فنی را ما چه کار بکنیم؟ این نکته فنی نمی دانم روشن شد؟ این ظرافت کار را چه کار بکنیم؟ چه جور بگوییم هم اجازه شارع برای خوردن هست، هم در عین حال ضامن است.

س: اجازه به مقدار ضرورت است دیگر..

ج: خب ضرورت باشد.

س: ۱۰: ۲۷

ج: خب این همین اینها را باید تفسیر بکنیم.

مرحوم آشیخ محمد حسین از این راه وارد شده است. روشن شد؟ این راه مقدمه، چون بعد هم خود ایشان می گوید کما، من توضیح خارجی دادم، که معلوم بشود که مرحوم آقای اصفهانی می گوید این غذایی که مال همسایه است دو حیثیت دارد: یک حیثیت اینکه خودش فی نفسه مال است، طبعاً چون مال است، اگر تلف شد باید ضامن بشود، بدلتش بیاید. این چون حیثیت فی نفسه. یک حیثیتش هم که مال مالک است، احترام مالک در آن مراعات می شود. می گوید شارع که به شما اجازه داد در اضطرار بخورید در گرسنگی، حیثیت دوم را بر می دارد، حیثیت اول را بر نمی دارد. این هم یک راه. یکی از آقایان می گفت تکلیف فلان، روشن شد راهی که مرحوم آشیخ محمد حسین رفتند. ایشان برای غذا دو حیثیت تصویر کردند. حالا ممکن است شما تصویر بکنید راه های دیگر هم پیدا بکنید من می خواهم روشن بشود، اصل مطلب روشن است؟

اصل مطلب این است که شارع اجازه داده طبق قواعد مسلم اینها اگر مالک یا شارع اجازه داده ضامن نیست. عرض کردم عده ای هم از اهل سنت گفتند ضامن نیست. چون شارع گفته برو بخور، وقتی شارع گفت برو بخور، پس دیگر ضامن نیست. این اجازه شرعی است، شرعی است. چون اجازه یا شرعی است یا مالکی. اینجا هم اجازه شرعی است پس ضامن نیست.

فقهایی ما گفتند نه اجازه دارد بخورد، شارع گفته بخور، برای اینکه چون حفظ نفس است واجب هم هست، لکن ضامن هم هست باید پولش را بدهد. این سوال را باید حلش کرد. با وجود اجازه چطور ضامن هست؟

س: منافات ندارد

ج: چرا؟ شارع اجازه داده دیگر.

س: شارع اجازه داده تصرف بکند ولی پولش را بدهد.

ج: خب ما آمدیم اول کلام.

گفت که ما جماعتی هستیم در حوض نشستیم، شبیه جماعتی که دور حوض می نشینند. این را که شما تکرار فرمودید دیگر. خود مطلب را اعاده فرمودید.

س: نه دیگر اجازه تصرف را به او می دهد. می گوید یعنی از مالک لازم نیست اجازه بگیری

ج: خب دیگر شارع اجازه تصرف داد معنایش این است که من ۲۹:۲۱

س: به خاطر حفظ نفس گفت عیب ندارد تصرف کن ولی پولش را ضامنی

ج: خب به چه نکته ای؟ وقتی اجازه داد

س: تصورش خیلی سخت نیست حاج آقا

ج: نه تصور طبق قواعد اینجا بحث استحاله عقلی نیست. نه اینکه دور و تسلسل و این حرفها لازم بیاید. اینها یک تسانخات قانونی است. وقتی اجازه شارع داد دیگر تو ضامن نیستی. مثلاً اگر شارع دادگاه گفت بروید خانه فلان آقا را مصادره کنید ببندید، حالا در این وقتی که بستند یک چیزی خراب شد، ضامن نیستند دیگر، خب چون دادگاه آمده این کار را کرده است. فرض کنید یخچالش بعد از یک روز خراب شد، کوتاهی هم نکردند، خود به خود، ضامن نیست دادگاه، چرا؟ چون به حکم دادگاه و حکم قانون شده، قانونش این طور است دیگر. جایی که شارع می گوید اموال شخص را بگیر، بعد این اموال تلف شد، خب بشود، ضامن نیستم، این بحث قانونی است، بحث دور و اشکال ندارد، بله اشکال ندارد محال که نیست که، آسمان به زمین نمی آید و زمین هم به آسمان نمی رود، لکن بحث، بحث همان تسانخات قانونی و اعتبار

س: با همان قواعد فقهی هم

ج: می گویند نمی سازد شارع اجازه داده

خب حالا راه هایی که هست. یک راهش این است که مثلاً بگوییم شارع فقط تکلیف کرده، ضامن را بر نمی دارد. خیلی خب اینها ادعا می خواهد دیگر. او می گوید وقتی اجازه داد تکلیف را هم بر می دارد و ضامن را هم بر می دارد. دقت بکنید. نه به معنای اینکه محال است. یک آقای فرمودند که ضرورت، این حرف بدی نیست. این هم یک راه دیگر. من نمی خواهم حالا همه راهها را بگویم. بگوییم که نحوه اجازه شارع فرق می کند. یک دفعه نحوه اجازه شارع به این است که مال این آقا را بگیرد، اصلاً عنوان دارد، اینجا ضامن نیست. یک دفعه

نحوه اجازه این نیست. می گوید تو به مقدار اضطراب بخور، خوب دقت بکنید. چون می گوید به مقدار اضطراب بخور اینجا یک عنوان عامی است، شامل غذای این همسایه، همسایه دیگر، روی غذای خاصی دستور نداده، روی عنوان اضطراب دستور داده، چون روی عنوان اضطراب دستور داده، این فقط برای رفع اضطراب است. آن مفادش این نیست که من ضمان را بر می دارم. اگر مثل همان مثال اول مثالی که من عرض کردم، دادگاه گفت مال فلان آقا باید مثلاً مصادره بشود، بستند،

س: آن مجازات است فرقی می کند.

ج: نه مجازات نیست، حالا بعد یک چیزی خراب شد، بعد معلوم شد که این حکم بیهوده بوده، برگرداندند خانه را به او، می گوید آقا این خراب شده، خب خراب شده باشد. چون حق داشتند این خانه را به عنوان خانه این شخص مصادره کنند، بگیرند. حق این جوری حالا، یا مصادره یا غیر مصادره به آن عنوان. اما در ما نحن فیه شارع نمی گوید تو مال این آقا را بخور، اگر می گفت مال این شخص را بخور، آنجا هم ضمان برداشته می شود. شارع می گوید تو اضطراب را برطرف بکن، روی مال خاصی نمی رود، فقط در حد اضطراب. خب این هم یک راه دیگر.

راه سوم این است که چون ادله اضطرابی است الضرورات تقدر بقدرها. این قدرش این است که حکم تکلیفی برداشته بشود. ببینید راه های متعدد من الان برایتان مثال زدم، کمی ذهنتان باز بشود. ممکن است خودتان هم فکر کنید راه دیگر پیدا کنید. من نمی خواهم وارد این مسئله بشوم، فقط نکته اش این بود که این مطلبی را که مرحوم آشیخ محمد حسین در اینجا آوردند، یک مطلبی است که اختصاص به اینجا ندارد. ایشان ما نحن فیه را اینجوری حل می کنند. می گوید شارع وقتی گفت شما می توانید غذای همسایه را بخورید، یعنی بدون اجازه، آن حیثیت مالکی را الغاء کرد، اجازه مالک نمی خواهد، اما حیثیت مال فی نفسه را که الغاء نکرده، نگفته این مال، مال نیست. اگر حیثیت مال را فی نفسه الغاء کرده بود ضامن نیستید. پس دو حیثیت دارد: یک حیثیت مالیت فی نفسه، یک حیثیت به اصطلاح احتیاج به اجازه مالک، اضافه به مالک. شارع در حال اضطراب آن حیثیت دوم را که اضافه به مالک است بر می دارد. می گوید اگر نهی هم کرد، گفت راضی نیستم، ایستاده می گوید آقا راضی نیستم غذای من را بخوری، حتی اگر جلوی من را هم گرفت ایشان حق دارد بخورد. آن حیثیت که بتواند مالک منع بکند این را شارع برداشت. آن مقداری که به خاطر اضطراب برداشت، این مقدار است. اما این که شما مال مردم را تلف کردید، این حیثیت را که برداشت شارع.

س: مخالفت با مولا نکرد، در خطابات قانونی هم ۳۴:۰۱ تأثیر دارد. یعنی کسی در یک شرایطی یک جرمی را مرتکب می شود که

تعزیرات ...

ج: اینجا مرتکب نشده اصلاً، ایشان اجازه مالکی را به او، اجازه مالکی را شارع برداشت. می ماند بینید ضمان، ضمان چیست؟ هر

مالی که تلف شد بدلش، این را که شارع برنداشته است. دقت می کنید؟

س: بر همسایه نیست که خودش به او بدهد؟

ج: آن بحث دیگری است. حالا نداد فرض کنید. معلوم نیست حالا، چون معلوم نیست که برای او واجب باشد، چون می گوید از کس

دیگر بگیر چرا از من

س: اگر خود آن شخص به استفاده مال اجازه می داد

ج: دیگر هیچی نبود، هم جایز بود هم حلال بود،

س: خب این هم همان می شود دیگر، ۳۴:۴۰

ج: آهان، این مثل این که صاحب مال، نه، اگر صاحب مال چون صاحب است، مال خصوصیت پیدا می کند، خود مالیت را هم اجازه

اعدام مال می دهد. لذا ضامن نیست.

شارع اینجا اگر خود شارع اجازه داد که شما این مال را بعنوانه می توانید اعدام بکنید، آنجا هم ضامن نیست. اما اینجا اعدام نگفت که

شما می توانید، گفت شما می توانید بدون اجازه مالک مصرف کنید. آن را که برداشت به خاطر اضطرار نفی اجازه، من شرح کلام آقاضیا،

مرحوم، روشن شد؟

مرحوم محقق اصفهانی حالا می گویم شما ممکن است فکر بکنید راههای چهارم پنجم، من چند تا را گفتم، ششم هفتم و هشتم پیدا

بکنید که ما یک نکته فنی پیدا بکنیم که در این جور جاها، می تواند مصرف بکند اما ضامن هم هست. شرعاً می تواند رفع اضطرار بکند اما

ضامن هم هست. این نکته این است.

عرض کردم در مقابل بعضی از اهل سنت می گویند تا شارع گفت تو می توانی بخوری معنایش این است که ضامن نیستی.

س: منحصر همه باشد باز همین است دیگر؟

ج: فرقی نمی‌کند. روشن شد؟ این مطلب روشن شد؟

پس مرحوم آقای اصفهانی برای مال دو حیثیت نگاه می‌کند: یکی حیثیت فی نفسه، مثلاً کتاب، مثلاً توت، فی نفسه چیزی است. یکی حیثیت مالک، اضافه به مالک، این دو حیثیت دارد دیگر. ایشان می‌خواهد بگوید که در جایی که اخذ واجب شد، خوب دقت بکنید، یک جور، در ما نحن فیه جور دیگر.

حالا و من الواضح ان ایجاب العمل و تجویز استیفائه من العامل من دون اذنه و رضا، مزیل لاحترام من الجهة الاولى، این که شما می‌گویید اگر واجب شد، احترام ندارد، این سوال. ایشان می‌گوید به لحاظ اولی احتمال ندارد، یعنی به لحاظ اضافه مالکی، و الا عمل فی نفسه که احترام دارد. دقت بکنید. لا من الجهة الثانية، به این مناسبت آن مثال اضطرار و اکل اضطراری را هم ذکر می‌کند. یعنی شما این طور می‌گویید، می‌گویید شارع گفته تو باید حتماً این عمل را انجام بدهی، مثلاً دفن میت، حالا که باید دفن میت را انجام بدهید، پس شارع می‌تواند تو بخواهی نخواهی تو را وادار بکند دفن، چون شارع واجب کرده دیگر، تو بخواهی یا نخواهی باید انجام بدهی. می‌گوید حالا که گفته تو باید انجام بدهی بخواهی یا نخواهی، دیگر این عمل که مال است احترام ندارد. اگر احترام نداشت، اخذ اجرت بر آن نمی‌تواند بکند.

مرحوم آشیخ محمد حسین این طور جواب می‌دهد: وقتی شارع می‌گوید واجب است، این به لحاظ نکته اول یعنی دیگر اضافه مالکی مهم نیست، تو راضی باشی یا نباشی، باید میت را غسل بدهی. اما این معنایش این نیست که این عمل تو عمل نیست، این عمل تو مال نیست، نه آن عمل به حال خودش محفوظ است. لذا می‌توانید به ازاء آن شما پول بگیرید. پول گرفتن مال حیثیت دوم است، وجوب مال حیثیت اول است به اصطلاح ایشان. ایشان می‌گوید برای مال دو تا حیثیت فرض می‌کنیم، ایشان چون می‌گوید وقتی واجب شد دیگر این مال احترام ندارد، ایشان می‌گوید نه ممکن است واجب هم بشود، مال احترام هم داشته باشد. احترام یعنی ضامن باشد بتواند اخذ عوض در مقابلش بکند.

نکته چیست؟ نکته‌اش این است که هر مالی دو حیثیت دارد: یک حیثیت اضافه به مالک دارد، مثلاً این کتاب اضافه به مالک دارد به من، یک کتاب حیثیت فی نفسه کتاب است. وجوب می‌آید حیثیت اضافه را بر می‌دارد. می‌گوید وقتی گفت تو باید حتماً این میت را غسل بدهی، دیگر تو نیست، بخواهی نخواهی بگویی با رضای من، رضای تو معتبر نیست، باید انجام بدهی حتماً، اما وجوب نمی‌آید بگوید این عمل، عمل نیست، این مالیت ندارد، احترام ندارد، احترام عمل به حال خودش محفوظ می‌ماند. روشن شد مراد ایشان؟

س: فارق وجود دارد. آنجا ۳۸:۴۲ و مالک دو نفر هستند، اینجا فرد واحد است. اگر ملکیت اینجا سلب شد، دیگر چه معنا دارد حالا

این مال فرضاً باشد

ج: می گوید عمل هست دیگر

س: عمل هست چه فایده دارد این عمل

ج: این عمل خودش فی نفسه مال است.

س: باشد مال، این که دیگر مالک نشد دیگر، مالکیت شماست.

ج: اگر خودش فی نفسه مال بود، حرمتش محفوظ می ماند. می گوید من در قبر می گذارم یا غسل می دهم در مقابل پول

س: چه کسی، این به عنوان مالکی باید این کار را بکند، این مالک باید باشد تا این کار را بکند.

ج: نه ایشان نمی آید از مالک نگاه بکند، ایشان می آید از حیثیت خود مال، مال را نگاه می کند.

س: مالی که بلا مالک است الان

ج: نه چرا بلا مالک باشد؟

س: نفی شده الغاء شده

ج: نه این حیثیتش که تکوینی اوست که عمل اوست. روشن شد؟

لا من الجهة، کما ان تجویز اکل مال الغير فی المخصصه، البته ایشان مثال قحطی زده، غیر قحطی هم باشد، آدم گرسنه ای است، وسیله

ندارد، پول ندارد گیر کرده، حالا نمی خواهد مخصصه باشد. من دون رضا، بدون رضای مالک، مزیل لاحترام عین مال الغير من حیث عدم

رعاية مالکیت و سلطانه، جوابش روشن شد؟ با توضیحات یک وقت فکر می کنم چون دوسه تا جواب دیگر هم دادند

س: این اشکالی که کردند خب وارد است. آن کسی می تواند این حیثیت اول را اعتبار بکند، اعمال بکند که مالک باشد، اگر ارتباطی با

این نداشته باشد که این بیگانه است با این عمل، نمی تواند آن حیث، ولو اینکه آن حیثیت فی نفسه موجود باشد

ج: آن عمل چون عمل خودش است تکوینی است که.

س: خب ارتباطش قطع می کند

ج: هان، ایشان می گوید شارع ارتباطش را قطع نکرده، شارع این نکته که این عمل به رضای تو انجام بگیرد، این را قطع کرده است. تو بخواهی یا نخواهی باید این مرده را در لحد بگذاری. این قسمت را برداشته است.

س: ۴۰:۲۵

ج: حالا آن بحث دیگری است. شما می گوید آن دیگر کلام مرحوم آقای اصفهانی را قبول نداریم مثلاً آن بحث دیگری است. روشن شد چه می خواهم بگویم؟ یکی احترام، یکی صدور عمل است از من که این تکوینی است. یکی اینکه رضای من به عمل، می گوید وقتی شارع گفت واجب است آن رضای من را بر می دارد، تو می خواهی راضی باشی یا نباشی. این را باید انجام بدهی. اما اینکه این عمل فی نفسه مالک که این را که برنداشت، به حال خودش محفوظ است. این جواب مرحوم آقای اصفهانی.

حالا عرض کردم من فکر کردم یکی یکی آن جواب ها را مناقشه بکنیم طول می کشد. گفتیم بگذاریم آخر دسته جمعش بکنیم با همدیگر یکی و دو آنجا. اول عبارت ایشان روشن بشود حالا ایشان چه می خواهند بگویند.

س: مناقشه کردید آنجا،

ج: نه نکردیم هنوز،

کما ان تجویز اکل مال الغير فی المخصه، عرض کردم مخصه یعنی به قول آقایان قحطی. مثلاً قحطی شده ده تا بیست تا آدم گرسنه هستند، در یک خانه ای مالی هست، می روند می خورند. بله، از این قحطی ها در تاریخ آمده واقعا وحشتناک بوده است. ظاهراً حالا زمان، همدیگر را می خوردند یک وضع عجیبی بوده، اصلاً کسی کوچه نمی توانسته بیاید، طناب می انداختند می نشستند داخل، تا بروند می بینند تمامش کردند، کبابش کردند خوردند. سبحان الله نستعیر بالله.

کما ان تجویز اکل مال الغير. در همین قم هم، ایران هم، حدود صد و خرده ای سال، زمان ناصر الدین، یک قحطی واقعا وحشتناک، در همین قم می گویند آدم خوردند، در اطراف قم می بردند می خوردند. لاله الا الله

کما ان تجویز اکل مال الغير فی المخصه من دون الرضا، عرض کردم مخصه نمی خواهد، اضطراب است شخص گرسنه است راهی ندارد، مزیل لاحترام عین مال الغير من حیث عدم رعاية مالکیت و سلطانه، روشن شد؟ می گوید شارع این مقدار را اجازه داده، این اجازه

.....

داده شارع که رضایت او شرط نیست. لا من حیث عدم رعایة مالیته، اضطرار نمی گوید این مال نیست، مال مال است دیگر، تلفش کردید ضامن هستید. لا من حیث عدم رعایة مالیته من حیث عدم تدارک بالبدل، این عدم تدارک بالبدل یعنی ضمان، من حیث الضمان، حالا ایشان اینجوری نوشتند، کلمه ضمان می نوشتند روشن تر بود که. عدم تراکه بالبدل، یعنی ضامن، و من حیث صیورته هدرا، این که این مال هدر بشود. همان ضمان نفی ضمان.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين